



شکل سیاسی سرانجام مکشوف

شوراهای کارگری علیه دولت سرمایه‌داری

نوشته‌ی: آلبرتو آر. بونه

ترجمه‌ی: دلشاد عبادی

[کمون] ماهیتاً یک دولت طبقه‌ی کارگر بود، محصول مبارزه‌ی طبقه‌ی تولیدکننده علیه طبقه‌ی تصاحب‌کننده، شکل سیاسی سرانجام مکشوف که ذیل آن تحقق بخشیدن به رهایی اقتصادی کار امکان‌پذیر بود.

مارکس، جنگ داخلی در فرانسه

این‌ها جملات مارکس هستند که در خلال جنگ فرانسه و پروس، ابتکار عمل کموناردهای پاریسی را تحسین می‌کرد. نیم قرن بعد، در پایان جنگ جهانی اول نسل جدیدی از روشنفکران که به مبارزه‌ی کارگری پایبند بودند، بار دیگر از ایجاد شکل سیاسی مدرنی برای رهایی کار استقبال کردند، شکلی که این بار شوراهای کارگری آن را نمایندگی می‌کرد. این نوشتار به بحث درباره‌ی واکاوی‌های مربوط به شوراهای کارگری جنگ جهانی اول می‌پردازد تا به فهمی بهتری از ماهیت حقیقتاً نوآورانه و ظرفیت این ساختار انقلابی دست یابد. استدلال اصلی جستار کنونی این است که شورای کارگری برای فائق آمدن بر جدایی بین سپهرهای اقتصادی و سیاسی

توانمندی ذاتی داشت. با توجه به این که این جدایی شالوده‌ی دولت سرمایه‌داری است، غلبه بر آن در واقع به معنای غلبه بر خود دولت سرمایه‌داری است.

بخش نخست این نوشتار با گوشه چشمی به کمون پاریس، نگاهی دقیق‌تر به این مسئله می‌اندازد که گروهی از نظریه‌پردازان درخشانی که شاهد ایجاد شوراهای بودند، چه نظری درباره‌ی تشکیل آن‌ها داشتند. بخش دوم مشخصاً بر نظر تایید‌آمیز این روشنفکران درباره‌ی توانمندی شوراهای کارگری در فائق آمدن بر جدایی بین سپهرهای سیاسی و اقتصادی و نیز جمع‌بندی‌ای متمرکز است که آن‌ها در رابطه با موضع سیاسی‌ای که باید در برابر دولت اتخاذ کرد، به آن دست یافتند. بخش سوم گستره و محدودیت‌های تأملات آنان را می‌کاود.

ایجاد شوراهای کارگری

ایجاد شوراهای کارگری در پایان جنگ جهانی اول موضع روشنفکرانی را اعتبار بخشید که نظرات‌شان پیش از جنگ متعلق به جناح چپ سوسیال دموکراسی تلقی می‌شد. این نظریه‌پردازان (که هم‌چنین به شورایی‌ها [councilist] معروف بودند) به توانایی طبقه‌ی کارگر در پدیدآوردن مستقل روایت خاص خود از مبارزه و سازمان انقلابی اعتقاد داشتند. این مسئله به‌ویژه درباره‌ی تریبون‌های هلندی، و مشخصاً آنتون پانه‌کوک، مصداق داشت. [۱] در واقع، با توجه به موضعی که پانه‌کوک در خلال مناقشات مربوط به استراتژی اعتصاب سیاسی توده‌ای اتخاذ کرد — مناقشاتی که پس از اعتصاب سیاسی در بلژیک ۱۹۰۲، نخستین انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ و بحران سیاسی پروس در ۱۹۰۹ پدید آمد (نک به پارووس و دیگران، ۱۹۷۵-۱۹۷۶) — موضع بعدی‌اش در رابطه با شوراهای کارگری قابل پیش‌بینی بود. پانه‌کوک در این اعتصاب‌های توده‌ای «شکلی تازه و ویژه از فعالیت کارگران متشکل» (۱۹۱۲، تأکید از متن اصلی) را تشخیص داد، شکلی که بر کنش سیاسی جدیدی دلالت می‌کرد و با رویکردهای سنتی پارلماناریستی و اتحادیه‌ای که سنخ‌نمای عملکرد سوسیال دموکرات‌ها بود، تفاوت داشت.

این کنش جدید از تحولاتی زاده شد که در نظام تولیدی سرمایه‌داری و ترکیب متناظر طبقه‌ی کارگر پدید آمده بود. در حالی که رهبران پارلمانی و به‌ویژه فعالان اتحادیه‌ای سوسیال دموکرات مدافع این استدلال محافظه‌کارانه‌ی کارل کائوتسکی بودند که در خلال مباحثات سوسیالیستی درون حزب سوسیال دموکرات آلمان به کرات بر این نکته اشاره داشت که اعتصاب توده‌ای زود هنگام می‌تواند به نابودی سازمان‌های کارگری موجود بیانجامد — استدلالی که در استراتژی صعود به قدرت دولتی با مدیریت حزب ریشه داشت — پانه‌کوک از توانایی طبقه‌ی کارگر برای خلق شکل‌های مبارزه و سازمان‌یابی انقلابی متعلق به خود در چارچوب بسط و گسترش یک استراتژی شورشگرانه دفاع می‌کرد.

حتی اگر پیش از جنگ پانه‌کوک حدس‌هایی می‌زد که نتیجه‌ی این فرایند خودسازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر به چیزی متفاوت با احزاب یا اتحادیه‌های کارگری موجود خواهد انجامید، فقط پس از جنگ بود که می‌توانست این شکل‌های نوین را به عنوان شورای کارگری تشخیص دهد. پانه‌کوک تا آن زمان مانند رزا لوکزامبورگ، فقط به کنش اعتصاب عمومی و آگاهی تشکیلاتی‌ای که این اعتصاب می‌توانست در میان کارگران پدید آورد بسنده می‌کرد، بی‌آن که شکل سیاسی‌ای را بیان کند که این کنش‌ها می‌توانستند اتخاذ کنند:

سازمان پرولتاریا که ما آن را مهم‌ترین ابزار قدرت او تلقی می‌کنیم، نباید با شکل‌های حاضر سازماندهی و

گردهم‌آیی اشتباه گرفته شود، یعنی شکل‌هایی که تجلی‌های سازمان‌یابی پرولتری درون چارچوب کماکان مستحکم نظم بورژوازی هستند. ذات آن سازمان‌یابی چیزی است ذهنی، تحول‌تمام و کمال سرشت پرولتاریا (پانه‌کوک، ۱۹۱۲، تأکید از متن اصلی). [۲]

ایجاد شوراهای کارگری در جریان خیزش مبارزه‌ی طبقاتی در پایان جنگ جهانی اول این خلاء را پر کرد. شورایی‌ها نیز با یادآوری سخنان پیش‌تر ذکر شده از مارکس، در این شوراهای کارگری «شکل سیاسی سرانجام مکشوف» را بازشناسایی می‌کردند. هرچند ارتش‌های بورژوازی به سرعت و وحشیانه کمون پاریس را درهم کوبیده بودند، این تجربه به شکلی عام پیشرفته‌ترین تجربیه‌ی مبارزات رهایی‌بخش کارگری تا جنگ جهانی اول قلمداد می‌شد.

اما سخن گفتن از شکلی جدید به چه معناست؟ پانه‌کوک در نخستین تأملاتش در رابطه با انقلاب آلمان در آن زمان، در یادداشتی کوتاه که در اواخر نوامبر ۱۹۱۸ آماده شده بود چنین نوشت: برای نابودی حکومت سرمایه‌داری که در دست دولت متمرکز است،

درهم شکستن سازمان حکومت قدیم، بوروکراسی قدیم و تقویت سازمان‌یابی موقت توده‌ها در [اشکال] پایدار قدرت امری ضروری است. کمون در پاریس ۱۸۷۱ این امر را محقق کرد و شوراهای روسیه در نوامبر. در آلمان نیز کارگران چنین سازمانی را، مشابه با آنچه در روسیه پدید آمده بود، در قالب شوراهای کارگران و سربازان ایجاد کردند (۱۹۱۹a).

پانه‌کوک در شوراهای کارگری شکلی جدید از سازمان‌یابی توده‌ای را شناسایی کرد که در تقابل با دولت سرمایه‌داری قرار داشت و صرف وجود آن‌ها — و نه برنامه‌هایشان، که در طول انقلاب آلمان کماکان برنامه‌ای صرفاً دموکراتیک بود و نه انقلابی — را واجد سرشتی انقلابی می‌دانست.

پانه‌کوک در نوشته‌های آتی‌اش با دقت بیشتری به این مفهوم رجوع کرد. بنابراین، در نقدش از سوسیال دموکراسی به جمع‌بندی مارکس از تجربه‌ی کمون پاریس در رابطه با نیاز به از بین بردن دولت سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با شکلی جدید از سازمان‌یابی، و علاوه‌براین به جزئیاتی جالب توجه در رابطه با تمایز کمون با شورای کارگری نیز اشاره کرد. [۳]

در کمون، شهروندان و کارگران پاریسی پارلمانی مشابه با مدل قدیمی آن انتخاب کردند، اما این پارلمان بی‌درنگ به چیزی متفاوت با پارلمان‌های ما بدل شد. هدف کمون این نبود که مردم را با واژه‌های خوش‌آب‌ورنگ سرگرم کند و در عین حال به جمع کوچکی از تاجران و سرمایه‌داران اجازه دهد مالکیت خصوصی‌شان را حفظ کنند؛ افرادی که در این پارلمان جدید با یک‌دیگر دیدار می‌کردند، وظیفه داشتند به نمایندگی از مردم به صورت عمومی همه‌چیز را تنظیم و اداره کنند. آنچه پیش‌تر همکاری پارلمانی بود، حال به همکاری نیروی کار بدل شده بود؛ این پارلمان کمیته‌هایی تشکیل داد که مسئولیت شکل دادن به قوانین جدید را برعهده داشت. به این ترتیب، بوروکراسی در مقام طبقه‌ای ویژه که مستقل از مردم بود و بر آنان حکم می‌راند، از بین رفت و در نتیجه‌ی این امر، جدایی قوه‌ی مقننه و مجریه نیز ملغا شد. آن دسته از افرادی که مناصب رده‌بالا را بر فراز مردم در اختیار داشتند، در عین حال از سوی مردم و به نمایندگی از آنان برگزیده شده بودند و در هر زمان امکان آن وجود داشت که همین مردمی که آنان را برگزیده بودند، آن‌ها را از مناصبشان عزل کنند (پانه‌کوک، ۱۹۲۷: ۱۰).

کمون به عنوان «پارلمانی شبیه به مدل قدیمی پارلمان» برگزیده شده بود — بنابراین کمون کماکان یک شکل سیاسی بورژوایی بود، گرچه تحولاتی را از سرگذرانده بود و «به یک همکاری نیروی کار بدل شده بود»، یعنی یک شکل پرولتری اولیه. اما چنان که پانه کوک اشاره می کند، شوراهای کارگری ذاتاً متفاوت بودند:

در سال ۱۹۰۵ در روسیه با تأسیس شوراهای، یا سوویت‌ها، که ارگان‌هایی برای تجلی مبارزه‌ی پرولتاریا بودند، گام تازه و مهمی برداشته شد. این ارگان‌ها قدرت سیاسی را فتح نکردند، هرچند شورای کارگری مرکزی سنت پترزبورگ رهبری مبارزه را بر عهده گرفت و قدرت قابل توجهی را اعمال می کرد. سوویت‌ها در هنگام آغاز انقلاب جدید در ۱۹۱۷، بار دیگر و این بار در مقام ارگان‌های قدرت پرولتری، استقرار یافتند. با انقلاب نوامبر آلمان، پرولتاریا کنترل سیاسی کشور را بر عهده گرفت و دومین نمونه‌ی تاریخی قدرت دولتی پرولتری را مهیا کرد (همان).

اما شوراهای جدید با کمون پیشین تفاوت داشتند، مشخصاً به این علت که این شوراهای برای فائق آمدن بر جدایی بین امر سیاسی و اقتصادی از توان بالقوه بسیار بیش تری برخوردار بودند:

سازمان سیاسی در نظام شورایی بر مبنای فرایند اقتصادی کار بنا شده است. پارلماناریسم بر فرد و کیفیت او در مقام شهروند دولت بنا شده است. این امر از توجیه تاریخی مختص به خود برخوردار بود، چراکه جامعه‌ی بورژوایی در اصل متشکل از تولیدکنندگانی بود که در مقایسه با یکدیگر برابر بودند، هر یک از آنان کالاهایشان را تولید می کردند و به همراه یکدیگر و از رهگذر مجموع مبادلات خردشان، فرایند تولید را در کلیتش شکل می دادند. اما در جامعه‌ی مدرن و مجموعه‌های صنعتی عظیم‌الجثه و آنتاگونیسم‌های طبقاتی‌اش، این مبنای مردم افزون‌تر منسوخ می شود ... نظریه‌ی پارلمانی هر فرد را در درجه‌ی نخست شهروند دولت می داند و افراد در این مقام به موجودیت‌هایی انتزاعی بدل می شوند که همه‌ی آن‌ها برابرند. اما در عمل، در واقع امر، انسان انضمامی یک کارگر است ... کنش سیاسی پارلمانی به منظور وحدت بخشی به افراد در گروه‌ها [مختلف] دولت را به حوزه‌های انتخاباتی گوناگون تقسیم می کند؛ اما افرادی که به این حوزه‌ها منصوب می شوند، یعنی کارگران، اربابان، فروشندگان دورگرد، تولیدکنندگان، زمین‌داران، اعضای هر طبقه و هر رسته که به شکلی دلبخواهانه و اتفاقی صرفاً بر مبنای واقعیت تصادفی محل اقامتشان ذیل یک گروه جمع شده‌اند، به هیچ وجه نمی توانند به نمایندگی اجتماع محور منافع و خواست مشترکشان دست یابند، چراکه هیچ اشتراکی با یکدیگر ندارند. گروه‌های طبیعی گروه‌های تولیدی هستند، کارگران یک کارخانه که در فعالیت مشترکی سهیم هستند، دهقانان یک روستا و در مقیاسی بزرگ‌تر، طبقات (همان).

آیا سرانجام شکلی برتر مکشوف شده است؟ به منظور عمق بخشی به واکاوی مان اجازه دهید نگاهی بیاندازیم به برداشت کارل کرش از این شکل نوین. کرش اشاره کرد که اگر طبقه‌ی کارگر در پایان جنگ جهانی اول در خیزش انقلابی‌اش موفق می شد، دولتش را در مقام جمهوری شوراهای مستقر می ساخت. اما او اضافه کرد که پس از شکست و مواجهه با چالش‌های تاریخی جدید،

ما، مبارزان طبقاتی پرولتاریای انقلابی سراسر جهان، دیگر نمی توانیم به شکلی ذهنی کماکان به باورهای گذشته، به شکلی دست نخورده و وارسی نشده، اعتقاد داشته باشیم، یعنی به اهمیت انقلابی مفهوم شورا و سرشت انقلابی دولت شورایی که نتیجه‌ی تحول مستقیم آن شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریایی است که کمونارهای پاریس نیم قرن پیش آن را «کشف کردند» (کرش، ۱۹۲۹، تأکید از متن اصلی)

به بیان دیگر، کرش، در مقام نظریه‌پرداز ساخت‌های سیاسی، تصدیق کرد که طبقه‌ی کارگر انقلابی در پایان جنگ، تلاش کرده بود که دولت خود را در شکل جمهوری شوراها پایه‌گذاری کند. با این حال، زمانی که ضدانقلاب موفق شد، او، در مقام نظریه‌پرداز خاص‌بودگی تاریخی [historical specificity]، در رابطه با ذات‌پردازی [hypostatization] برای این یا آن شکل سیاسی هشدار می‌داد. [۴] او چنین استدلال کرد که «دیالکتیک تاریخی» ای وجود دارد که از این قرار است:

هر شکل تاریخی در نقطه‌ی مشخصی از توسعه‌ی خود، از یک شکل توسعه‌یابنده‌ی نیروهای انقلابی تولید، کنش انقلابی و آگاهی توسعه‌یابنده به پابندهای آن شکل توسعه‌یابنده بدل می‌شود. و از آن‌جا که این آنتی‌تزدیالکتیکی توسعه‌ی انقلابی در رابطه با تمامی دیگر ایده‌ها و صورت‌بندی‌های تاریخی اطلاق دارد، به همان‌سان بر آن نتایج فلسفی و سازمانی مرحله‌ی تاریخی مشخصی از مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی نیز اطلاق‌پذیر است که مثال آن را می‌توان در کمونارهای پارسی تقریباً ۶۰ سال پیش و آن شکل سیاسی «سرانجام مکشوف» از دولت طبقه‌ی کارگر در پیکر یک کمون انقلابی مشاهده کرد. همین [قاعده] بر مرحله‌ی تاریخی جدید و پیش‌رو از مبارزه در جنبش انقلابی کارگران و دهقانان روسیه و طبقه‌ی کارگر بین‌المللی نیز اطلاق دارد، مبارزاتی که شکل جدید «قدرت شوراهای انقلابی» را به میان آورد.

عوض آن‌که برای «خیانت» به مفهوم شورا و «انحطاط» قدرت شورا مرثیه‌سرایی کنیم، باید با مشاهده‌ی به‌دور از توهم، عاقلانه و از لحاظ تاریخی عینی، آغاز، میانه و پایان این کلیت توسعه را درون یک سراسرنمای تاریخی تام‌قرار دهیم و این پرسش انتقادی را پیش نهیم: پس از این تجربه‌ی تاریخی تام، اهمیت تاریخی واقعی و مرتبط با طبقه‌ی این شکل سیاسی جدید از حکومت چیست، شکلی که در وهله‌ی نخست کمون انقلابی ۱۸۷۱ را پدید آورد، هرچند توسعه‌ی آن پس از مدت ۷۲ روز با اعمال زور مختل شد، و سپس منجر به پدیدآیی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه در شکلی انضمامی و غایی‌تر شد. (همان، تأکید از متن اصلی)

کرش، هم‌سو با پانه‌کوک، چنین استدلال می‌کرد که کمون، در مقام یک شکل سیاسی، چندان تفاوتی با پارلمان بورژوایی نداشت. به‌واقع، کمون یک شکل بورژوایی باستانی‌تر بود، شکلی که سابقه‌ی آن به سده‌ی یازدهم می‌رسید و در مقایسه با پارلمان، از لحاظ سرشت سازمانی‌اش نزدیکی بیش‌تری با مبارزه‌ی بورژوازی انقلابی داشت. هنگامی که مارکس از کمون به عنوان یک شکل سیاسی جدید استقبال کرد، کرش این استقبال را چنین فهمید که:

مارکس به‌هیچ‌وجه از شکل سیاسی خود ساخت کمونی — یعنی جدا از محتوای طبقاتی پرولتری معینی که بنا به برداشت او، کارگران پارسی با پیروی از آن توانسته بودند در لحظه‌ای تاریخی این شکل سیاسی را که از رهگذر مبارزه حاصل شده‌بود محتوا بخشند و در خدمت خودرهای اقتصادی‌شان قرار دهند — اثرات اعجاب‌انگیزی برای مبارزه‌ی پرولتاریا انتظار نداشت (همان، تأکید از متن اصلی)

کرش استدلال می‌کند که کمونارها می‌توانستند به‌شکلی کارآمد از کمون سده‌های میانه بهره بگیرند، چراکه در تقابل با نهادهای دولت نمایندگی بورژوایی مدرن که مرکزمدارتر بود، این شکل سده‌های میانه شکلی «نسبتاً توسعه‌نیافته و نامتعین» بود. «برخلاف آن‌چه بعدها برخی از پیروان مارکس ادعا کردند و کماکان تا به امروز نیز چنین ادعا می‌کنند» مارکس هرگز «تمایل نداشت که شکلی قطعی از سازمان سیاسی را مشخص یا نام‌گذاری کند، خواه بر آن نام کمون انقلابی نهیم و خواه یک نظام شورایی انقلابی؛ شکلی که یگانه شکل

مناسب و بالقوه‌ی دیکتاتورِ طبقه‌ی پرولتاریای انقلابی باشد» (همان، تأکید از متن اصلی).

بدیهی است که کرش قصد تصدیق این را ندارد که شکل سیاسی در نسبت با محتوای طبقاتی اش خنثی است، بلکه او نسبت به بت‌واره‌سازی شکل شورایی هشدار می‌داد که از دیالکتیک بین شکل و محتوا استنتاج شده بود. تضاد بین این شکل سیاسی و محتوای طبقاتی اش منجر به دگرگونی شکل سیاسی به یک فرایند شده بود: بنابراین، ساخت کمونی انقلابی، ذیل شرایط تاریخی مشخصی، به شکل سیاسی یک فرایند توسعه بدل می‌شود، یا به بیان دقیق‌تر، به شکل سیاسی یک کنش انقلابی بدل می‌شود که در آن هدف بنیانی اساسی دیگر نه حفظ هیچ شکلی از حکمرانی دولتی یا حتی خلق شکل جدیدتری از «سنخ دولت برتر»، بلکه این است که سرانجام شرایطی مادی برای «حذف تمام و کمال دولت» پدید بیاید (همان، تأکید از متن اصلی).

شوراهای کارگری و دولت سرمایه‌داری

وقتی از یک شکل سیاسی سخن می‌گوییم از چه سخن می‌گوییم؟ بیایید به مسئله‌ی ظرفیت شوراهای کارگری برای غلبه بر جدایی بین امر سیاسی و اقتصادی نگاهی تفصیلی‌تر بیاندازیم و از آن‌جا که این جدایی مؤلفه‌ی سازنده‌ی بنیادینی در دولت سرمایه‌داری محسوب می‌شود، در نهایت به بررسی ظرفیت شوراهای برای غلبه بر دولت سرمایه‌داری بپردازیم. تمامی شورایی‌هایی که ذکرشان رفت، به نحوی این ظرفیت را به رسمیت شناخته‌اند اما در رابطه با موضع سیاسی‌ای که باید در رابطه با دولت اتخاذ کرد، همگی به نتایجی یکسان نرسیده‌اند. واکاوی را با بحث کرش درباره‌ی رابطه‌ی پیچیده‌ی شوراهای کارگری و دولت در سازمان‌دهی تولید آغاز می‌کنیم. [۵]

کرش (۱۹۲۰) تصدیق می‌کند که در پایان جنگ، فرایند انقلابی خود منجر به نمایان شدن مسئله‌ی اجتماعی‌سازی شد، مسئله‌ای که تا آن زمان یا نادیده گرفته شده بود یا رهبری سوسیال دموکرات آن را در چارچوب برنامه‌ی سیاسی آلمان طرحی آرمان‌شهری تلقی می‌کرد. رابطه‌ی بین شوراهای کارگری و دولت در فرایند اجتماعی‌سازی چه بود؟ کرش در نخستین نوشته‌ی تفصیلی‌اش درباره‌ی این موضوع، مقاله‌ی اجتماعی‌سازی چیست؟ در ۱۹۱۹، نظامی را پیشنهاد می‌کند که مرکب است از یک شکل سازمان‌دهی اتحادیه‌ای (از چشم‌انداز تولیدکننده) مضاف بر یک شکل سازمان‌دهی سیاسی (از چشم‌انداز مصرف‌کننده). اجتماعی‌سازی می‌تواند یا از رهگذر دولت انجام گیرد (که از چشم‌انداز تولیدکننده این فرایند اجتماعی‌سازی غیرمستقیم تلقی می‌شود و از چشم‌انداز مصرف‌کننده مستقیم) یا از منطق اتحادیه پیروی کند (که برعکس، از چشم‌انداز تولیدکننده مستقیم تلقی می‌شود و از چشم‌انداز مصرف‌کننده غیرمستقیم) (کرش، ۱۹۱۹a). او در اثری دیگر به سال ۱۹۱۹، به‌وضوح تمایزی بین اجتماعی‌سازی محصول (که هنگامی که کارگر کماکان مزد دریافت می‌کند، اما حال از سوی دولت، تعاونی یا اجتماع، اجتماعی‌سازی غیرمستقیم تلقی می‌شود و هنگامی که کارگر مالک وسایل تولید باشد، اجتماعی‌سازی مستقیم) و اجتماعی‌سازی فرایند تولید (زمانی که کارگر تصمیم بگیرد که چه چیزی را، چگونه و تحت چه شرایطی تولید کند) قائل می‌شود. او تلاش کرد که یک وجه‌نمایی [modality] از اجتماعی‌سازی طرح‌ریزی کند که به منافع متعارض اجتماع تولیدکنندگان و اجتماع مصرف‌کنندگان پاسخ دهد (کرش، ۱۹۱۹b). کرش در این متون کماکان چالش اصلی اجتماعی‌سازی را تعارض منافع بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان می‌دانست و در پی سنتزی بود که بتواند این دو را به آشتی برساند.

باین حال، کرش در آن زمان دیگر در نخستین صفحاتی که درباره‌ی انقلاب آلمان نوشته بود اذعان کرده بود که «شکل مناسب اجتماعی سازی، به صورت کلی، نه مرکزیت بخشی بلکه خودمختاری است» (۱۹۱۹c، تأکید در متن اصلی). او در مقاله‌ای که پیش‌تر ذکرش رفت، ترجیحش برای اجتماعی سازی به مثابه‌ی کنشی مستقیم و نیز نگرانی‌هایش در رابطه با اجتماعی سازی به مثابه‌ی دولتی سازی (ملی سازی ذیل کنترل دولتی) را عیان کرده بود، برای مثال، در پافشاری‌اش بر ماهیت آموزشی کنش مستقیم (۱۹۱۹a) یا تمایزی که بین اجتماعی سازی و صرف دولتی کردن قائل بود (۱۹۱۹a). کرش علناً، اما به دور از «وارو زدن‌های انقلابی»، برنامه‌ی اسپارتاکیست‌ها را پذیرفته بود، که اذعان می‌داشت دگرگونی اقتصادی تنها زمانی رخ می‌دهد که به مثابه‌ی فرایندی از سوی توده‌های پرولتاریا به کار گرفته شود. فرمان‌های اجتماعی سازی از سوی مقامات انقلابی صرفاً حرف‌هایی توخالی است که تنها توده‌ای از کارگران می‌تواند آن‌ها را به واقعیت بدل کند. کنترل کارگری تولید از رهگذر مبارزه‌ای سرسختانه علیه سرمایه در تمامی بنگاه‌ها و از رهگذر فشار مستقیم توده‌ها، اعتصابات و خلق ارگان‌های نمایندگی استوار حاصل می‌شود (کرش، ۱۹۱۹a).

در رابطه با نکته‌ی دوم، کرش فهم ارتدوکس سوسیال‌دموکرات از اجتماعی سازی را به مثابه‌ی دولتی کردن به باد انتقاد می‌گرفت: «اغلب آنان [یعنی سوسیال‌دموکرات‌هایی که مسئولیت اجتماعی سازی را بر عهده داشتند] [۱] «اجتماعی سازی» را معادل «دولتی کردن» می‌گیرند و هر کدام با درجات متفاوتی از وضوح و روشنی، تصور می‌کنند «چنان‌که بدیهی است»، «دولت» عصر سوسیالیستی، که باید تولید و مصرف را به شیوه‌ای منسجم و یکپارچه تنظیم کند، تماماً متفاوت با «دولت طبقاتی» پیشین خواهد بود» (۱۹۱۹d). [۲] چنین «برداشتی از دولت سوسیالیستی» باید رد شود. دولتی کردن بر «صرف تغییر کارفرما» دلالت داشت و علاوه بر این، به «فلج کردن نیروهای مولد» می‌انجامید.

کرش در این راستا به وضوح اذعان می‌کند: «کارگر در این معنا آزادی بیش‌تری به دست نمی‌آورد؛ شیوه‌ی زندگی و کار او انسانی‌تر نمی‌شود، زیرا در این وضعیت صرفاً مدیری که مالک سرمایه‌ی خصوصی گماشته است با مقامی رسمی جایگزین شده که هیئت دولت یا هیئت اجرایی شهرداری او را انتخاب کرده است» (همان).

با این همه دولتی کردن کماکان امری ضروری باقی می‌ماند، چراکه «دموکراسی صنعتی» باید با یک «برنامه‌ی عمومی اقتصادی» همراه شود. در این میان پدید آمدن تنش اجتناب‌ناپذیر بود؛ باین حال، کرش راه حل این مسئله را صرفاً در این همانی تمامیت و نظامی از شوراها یافت: «امروزه دست‌یابی به دو الزامی که مکتوم در شعار اجتماعی سازی است، یعنی از یک سو کنترل از بالا (از سوی نهادهای جمعی) و از سوی دیگر، کنترل از پایین (از سوی کسانی که مستقیماً در فرایند تولید درگیرند)، به‌گونه‌ای سهل و با اطمینان خاطر از مسیری حاصل می‌شود که همان راه‌کار ارائه‌شده توسط «نظام شوراها» است، [یعنی همان مفهومی] که فراوان و اغلب با بدفهمی به آن اشاره می‌شود» (همان، تأکید از متن اصلی).

کرش در *قانون کار برای شوراهای کارخانه* (۱۹۲۲)، پیشرفته‌ترین نسخه از یک «قانون اساسی کار» را ارائه می‌دهد؛ قانون اساسی‌ای برای دموکراسی در سپهر اقتصادی در مقام دموکراسی صنعتی یا مولد که مکملی است برای دموکراسی در سپهر سیاسی که در انقلاب نوامبر حاصل شده بود. کرش می‌نویسد: «کارگران با انتخاب «شوراهای انقلابی» شان عزم و اراده‌ی خود را برای لحاظ کردن تمامی شرکت‌ها و هم‌چنین کلیت

اقتصاد ملی سرمایه‌دارانه — که متشکل از تعدادی شرکت‌ها و تراست‌های منفردی است که در رقابت متقابل با یکدیگر قرار دارند — در مقام یک «مجمع کار» واقعی، و کارگرانی که به اشتغال آن‌ها درآمده‌اند، در مقام «شهروندانی» واجد حقوق تمام‌وکمال، نشان داد. (همان).

باین‌همه، رابطه‌ی بین این دو دموکراسی، یا به بیان دیگر، بین شوراها و دولت، کماکان در استدلال کرش موضوعی واجد مغایرت به حساب می‌آمد. او تمامیت را یک «نظام اقتصادی متشکل از شوراها» تعریف کرد «که کنترل آن بر عهده‌ی دولت پرولتری است» (همان) و تصدیق کرد که دولت در مرحله‌ی انتقالی حتی می‌تواند قدرت شوراها را محدود کند. کرش در این باره شکی نداشت که به کارگیری دموکراسی پرولتری به جای دموکراسی بورژوازی به شکلی چشم‌گیر موجب شتاب بخشیدن به توسعه‌ی شکل‌های مستقیم‌تر دموکراسی صنعتی خواهد شد، اما تنها در بلندمدت است که چنین امری رخ می‌داد. در کوتاه مدت، او احتمال محدود ساختن موقتی حقوق مشارکتی کارگران یا حتی خودمختاری اتحادیه‌ها را تا میزانی مشخص در نظر می‌گرفت. اما طبق نظر او، در دولت پرولتری این محدودیت‌ها در راستای منافع طبقه‌ی استثمارکننده‌ی سرمایه‌دار نیست، بلکه به سود طبقه‌ی کارگری است که در قامت دولت سازمان‌دهی شده است (همان).

در آن زمان، کرش کماکان عضو حزب کمونیست آلمان بود و مدتش برای رابطه‌ی بین دولت و شوراها کارگری مطابق با رابطه‌ای بود که پنداشته می‌شد بین دولت و شوراها در اتحاد جماهیر شوروی برقرار است. در همین اثناء، در میان سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۲۱، دولت جدید و موسوم به «دولت کارگران» که در اتحاد شوروی تحت رهبری بلشویک‌ها قرار داشت، پیشاپیش سرمشق‌های کنترل کارگری بر تولید را — که هرگز نتوانست به‌عنوان تجربه‌ی مدیریت واقعی کارگران عمومیت یابد — ناتمام گذاشته بود. [۸] تا سال ۱۹۲۲ این سرکوب تماماً به اجرا درآمده بود و کرش نسبت به این انحراف اقتدارگرایانه‌ی اتحاد جماهیر شوروی بی‌تفاوت نبود. نزد او، چالش اصلی اجتماعی‌سازی دیگر به تضاد بین منافع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان مربوط نمی‌شد بلکه چالش اصلی در تضاد از یک سو بین این تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان همراه با کلیت طبقه‌ی کارگر، و از سوی دیگر یک نهاد بوروکراتیک تازه قرار داشت. [۹] این به این معنا نیست که او چالش‌های دیگر را در نظر نمی‌گرفت، اما تأکید کرش از آن مقطع به بعد بر حفظ خودگردانی شوراها کارگری و سایر سازمان‌های طبقه‌ی کارگر بود.

چند سال بعد، پس از شکست شوراها کارگری آلمان، اما قبل از ظهور کمون انقلابی اسپانیا، کرش بی‌هیچ تردیدی ضمن دفاع از اشتراکی‌سازی توده‌ها، که به صورت خودمختار در اتحادیه‌ها سازمان‌یافته بودند، علیه ملی‌کردن و دخالت‌های دولتی که سوسیال‌دموکرات‌ها و کمونیست‌ها مدافع آن بودند استدلال کرد: «آن‌چه می‌تواند تمامی موفقیت‌های دور از انتظار پرولتاریای انقلابی اسپانیا را در مواجهه با مشکلاتی پایان‌ناپذیر تبیین کند، چیزی نیست مگر توان نگرش ضددولتی آن، بی‌آن‌که موانع خودساخته‌ی سازمانی یا ایدئولوژیک سدی در مقابل آن ایجاد کنند» (۱۹۳۹: ۱۸۱). و کرش اشاره می‌کند که در تقابل با آن‌چه در سایر فرایندهای انقلابی اروپا رایج بود، اشتراکی‌سازی انقلابی اسپانیا از همان آغاز اعمال شده و به یکسان به شرکت‌های خصوصی، دولتی یا در مالکیت شهرداری نیز گسترش یافته بود. [۱۰]

علت این‌که به پیگیری مسیر کرش پرداختیم این بود که این مسیر، به‌سیاقی اعلا، نمایان‌گر نوعی از معضلات است که در هرگونه بررسی نظام‌مند رابطه‌ی بین شوراها کارگری — یا دیگر اشکال خودسازمان‌دهی

کارگران — و دولت با آن مواجه می‌شویم. اما مسیر کرش تنها مسیر ممکن نبود و نیست. در ادامه به بررسی دو نمونه‌ی متضاد می‌پردازیم.

اوتوروله [Otto Rühle] در ژوئن ۱۹۲۰ به مسکو سفر کرد تا در مقام نماینده‌ی حزب دگراندیش KAPD (حزب کارگران کمونیست آلمان) در دومین کنگره‌ی کمیترن شرکت کند. او از سیاست‌های بلشویک‌ها که در اتحاد جماهیر شوروی در حال بسط و گسترش بود و نیز سیاست‌هایشان نسبت به اروپا اطلاعاتی کسب کرد، چراکه لنین از پیش روله را نسبت به محتوای کتاب کمونیسم چپ‌روانه، بیماری کودکانه مطلع ساخته بود. روله حتی پیش از آن‌که کنگره آغاز شود مسکو را ترک کرد و به آلمان بازگشت. او در گزارشش در مقام نماینده چنین نوشت:

تاکتیک روس‌ها تاکتیک سازمان‌دهی اقتدارطلبانه است. بلشویک‌ها این تاکتیک را پیگیرانه بسط و گسترش دادند و سرانجام در آن به مثابه اصل بنیادین مرکزیت‌گرایی چنان افراط کردند که به سانترالیسم گراف سوق یافتند. بلشویک‌ها از سر بازیگوشی یا میل به تجربه به این کار نپرداختند. انقلاب آن‌ها را به این کار سوق داد ... مرکزیت‌گرایی اصل سازمان‌دهی عصر بورژوا — سرمایه‌داری است. با کمک این اصل می‌توان دولت بورژوایی و اقتصاد سرمایه‌داری را ساخت، اما نه دولت پرولتری و اقتصاد سوسیالیستی؛ این دو نیازمند نظام شورایی هستند. برای حزب کارگران کمونیست آلمان — برخلاف مسکو — انقلاب مسئله‌ای مربوط به حزب نیست، حزب سازمان‌دهی اقتدارطلبانه از بالا به پایین نیست، رهبر فرمانده نظامی نیست، توده‌ها ارتشی محکوم به پیروی کورکورانه نیستند، دیکتاتور استبداد یک محفل حاکم نیست؛ و کمونیسم نیز سکوی جهش ظهور یک بورژوازی شورایی تازه نیست. برای حزب کارگران کمونیست آلمان انقلاب مسئله‌ی مربوط به کلیت طبقه‌ی پرولتاریاست که در درون آن‌ها حزب کمونیست تنها شکل‌دهنده‌ی بالغ‌ترین و مصمم‌ترین پیشتازان از میان آن‌هاست (۱۹۲۰).

متعاقباً، روله در ایجاد سازمان‌های وحدت‌بخش (Einheitsorganisationen) برای رفع جدایی میان امر سیاسی و اقتصادی، که ذاتی تمایز کلاسیک بین حزب و اتحادیه بود، فعال بود؛ در این راستا هدف این سازمان‌ها ترویج ایجاد شوراهای کارگری بود (همان). [۱۱]

آنتونیو گرامشی جوان، برخلاف روله، به منظور شرکت در کنگره‌ی چهارم کمیترن در طول نوامبر و دسامبر ۱۹۲۲، در مقام نماینده‌ی حزب تازه تأسیس کمونیست ایتالیا [PCI] به مسکو سفر کرد. حزب کمونیست ایتالیا که رهبری آن بر عهده‌ی آمانو بوردیگا بود، در رابطه با دستوراتی که از مسکو می‌رسید، تقریباً به همان اندازه‌ی حزب کارگران کمونیست آلمان که رهبری آن را هرمان گورتر، شاعر و نظریه‌پرداز سوسیالیست هلندی، بر عهده داشت، حزبی مخالف و ناراضی محسوب می‌شد. اما گرامشی که در صفحات مجله‌ی لوردینو نووو [L'Ordine Nuovo] در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ به تشویق تبدیل کمیسیون‌های کارخانه‌ای شرکت‌های بزرگ تورینو به شوراهای کارگری پرداخته بود و با دقت تمام ظرفیت این شوراهای کارگری را برای غلبه بر جدایی بین امر سیاسی و اقتصادی تشخیص داده بود، از این مخالفت دست کشید و عقب نشست. خود او به یکی از عاملان اصلی تبعیت حزب کمونیست ایتالیا از دستورات مسکو بدل شد، دستوراتی شامل خط‌مشی بلشویک‌ها در برابر اروپا: جبهه‌ی متحد، دولت کارگران و دهقانان، شرکت در اتحادیه‌ها و پارلمان، بلشویزه کردن احزاب کمونیست و غیره. [۱۲]

گرامشی از زمان شکست شوراهای کارخانه در سال‌های سرخ، [۱۳] به این نتیجه‌ی تردیدآمیز در رابطه با شورا دست یافته بود که برای اجتناب از شکست‌های تازه، کنش سیاسی انقلابی شکل‌دهنده به شوراهای کارگری می‌بایست در اختیار حزب پیشرو قرار گیرد. و زمانی که تبعیت حزب کمونیست ایتالیا از دستورات مسکو به اوجش رسید، یعنی در سال ۱۹۲۶ و در سومین کنگره‌ی لیون، گرامشی و تولیاتی در «نرهای لیون» اعلام کردند که سازمان‌دهی پیشتازان پرولتاریا در حزب کمونیست می‌بایست به بخشی اساسی از فعالیت سازمان‌دهی بدل شود. نتیجه‌گیری آن‌ها از تجربه‌ی کارگران ایتالیا در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ این بود که بدون رهبری حزب کمونیست، که در مقام حزب طبقه‌ی کارگر و حزب انقلاب ساخته شده باشد، پیروزی در مبارزه برای ویران ساختن رژیم سرمایه‌داری ممکن نخواهد بود (گرامشی و تولیاتی، ۱۹۹۰).

بسط و گسترش خط فکری کرش پیچیده‌تر از این دو بود و ظرافت بیشتری داشت، بنابراین به شکل واضح‌تری چالش‌هایی را آشکار می‌سازد که ذاتی پرداختن به رابطه‌ی بین شوراهای کارگری و دولت است. برای جمع‌بندی، می‌توان بیان کرد که همان‌گونه که خود کرش بعدها تصدیق کرد، او گام‌به‌گام در جهت مواضع شورایی رادیکال‌تر قدم برداشت. [۱۴]

پیش از این، پانه‌کوک پیش از جنگ اذعان کرده بود که:

مبارزه‌ی پرولتاریا صرفاً مبارزه‌ای علیه بورژوازی برای کسب قدرت دولتی در مقام هدفی [فی‌نفسه] نیست، بلکه مبارزه‌ای است علیه قدرت دولتی. مسئله‌ی انقلاب اجتماعی را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد: رشد قدرت پرولتاریا تا نقطه‌ای که برتر از قدرت دولتی باشد. و محتوای آن انقلاب عبارت است از ویران‌سازی و منحل کردن ابزارهای قدرت دولت، از رهگذر ابزارهای قدرت پرولتاریا (۱۹۱۲)، تأکید از متن اصلی).

با ایجاد شوراهای کارگری در پایان جنگ جهانی اول، ابزارهای قدرت پرولتاریا شکل حقیقتاً تازه‌ای کسب کرد و شیوه‌ی جدید غلبه‌ی قدرت پرولتاریا بر قدرت دولت نظامی از چنین شوراهایی می‌بود. پانه‌کوک بعدها در سال ۱۹۴۶ نوشت: «شوراهای کارگری شکلی برای خودحکمرانی‌اند که در آینده جایگزین اشکال حکومت در جهان قدیم خواهند شد ... شوراهای کارگری شکلی برای سازمان‌دهی در طول دوران گذار هستند، دورانی که در آن طبقه‌ی کارگر در حال مبارزه برای تفوق و ویران کردن سرمایه‌داری و سازمان‌دهی تولید اجتماعی است» (۱۹۴۶).

در نتیجه، مرحله‌ی انتقالی «دیکتاتوری پرولتاریا»، آن‌گونه که در نظر لنین بود، دیگر بیانگر بازتصدیق ژاکوبینی جدایی میان امر سیاسی و امر اقتصادی در انقلاب فرانسه نبود؛ بلکه این دیکتاتوری برای فرایند غلبه بر این تفکیک مناسب بود. سپس پانه‌کوک نقل قول انگلس را تکرار کرد: «می‌خواهید بدانید که این دیکتاتوری چگونه خواهد بود؟ کمون پاریس را ببینید. دیکتاتوری پرولتاریا همان بود» (انگلس، ۱۹۷۴: ۲۴۲). هرچند طبیعتاً در شرایط آن زمان، او خواننده را به نظر افکندن به شوراهای کارگری سوق می‌داد:

هفتاد سال پیش مارکس اشاره کرد که در بازه‌ی بین حکمرانی سرمایه‌داری و سازمان‌دهی نهایی بشریتی آزاد، دوران گذاری خواهد بود که در آن طبقه‌ی کارگر ارباب جامعه است اما بورژوازی کماکان از میان نرفته است. او این وضعیت را دیکتاتوری پرولتاریا خواند. در آن زمان این واژه هنوز آهنگ تهدیدآمیز مربوط به نظام‌های مدرن استبدادی را به خود نگرفته بود، هم‌چنین با دیکتاتوری یک حزب حاکم، شبیه به آنچه بعدتر در روسیه اتفاق افتاد، اشتباه گرفته نمی‌شد. این مفهوم صرفاً به این معنا بود که قدرت غالب بر جامعه

از طبقه‌ی سرمایه‌دار به طبقه‌ی کارگر منتقل شده بود... ما اکنون شاهد آن هستیم که سازمان شورایی آن‌چه را مارکس از لحاظ نظری پیش‌بینی کرده بود اما در آن زمان امکان تصور شکل عملی آن وجود نداشت به عمل درآورده است. هنگامی که خود تولیدکنندگان به تنظیم تولید بپردازند، طبقه‌ی پیش‌تر استثمارکننده به صورت خودبه‌خود از مشارکت در تصمیم‌ها کنار گذاشته می‌شود، بی‌آن‌که نیاز به تصریح قیود مصنوعی باشد. اکنون به نظر می‌رسد که برداشت مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا با دموکراسی کار سازمان شورایی یکسان باشد (۱۹۴۶).

جمع‌بندی

به‌عنوان بخشی از جمع‌بندی، تشخیص برخی محدودیت‌های این تأملات در رابطه با شوراهای کارگری می‌تواند روشنگرانه باشد. به دلیل محدودیت فضایی این نوشتار، بر دو مسئله‌ای تمرکز خواهیم کرد که به شکل شورا مرتبط می‌شود. مسئله‌ی نخست مسئله‌ای است اکیداً مفهومی. واکاوی دقیق گرایش شوراهای کارگری به غلبه بر جدایی بین امر سیاسی و اقتصادی، و از این رهگذر، غلبه بر بخش‌بندی خود دولت سرمایه‌داری، نیازمند نوعی مفهوم‌پردازی است که به همان اندازه‌ی مفهوم دولت در مقام شکلی از مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری همه‌جانبه باشد. در آثار شورایی‌های مورد اشاره‌ی ما خبری از این دست مفهوم‌پردازی‌ها نیست. این موضوع به اصطلاح بحث ریشه‌ی دولت [state derivation] در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ در آلمان غربی بود که در نهایت پایه‌ای را برای مفهوم‌پردازی استفاده‌شده در این جستار فراهم کرد. [۱۵] اما این سخن به معنای نفی این نکته نیست که شورایی‌ها نیز از برداشت مشابهی از شکل [form] استفاده کردند. پانه‌کوک در زمینه‌ی شکل شورایی بر اهمیت این مسئله چنین تأکید کرد:

در مجادلات حزبی در آلمان این ایده که یک شکل مشخص سازمانی انقلابی تلقی شود مورد مذمت قرار گرفت، آن‌هم با استناد به این مسئله که آن‌چه از اهمیت برخوردار است ذهنیت اعضا است. اما اگر مهم‌ترین عنصر انقلاب عبارت از این باشد که توده‌ها امور خود را برعهده بگیرند — یعنی مدیریت جامعه و تولید — آن‌گاه هر شکلی از سازمان‌دهی که اجازه‌ی کنترل و جهت‌دهی از سوی خود توده‌ها را ندهد ضدانقلابی و آسیب‌زا تلقی می‌شود؛ و از همین رو می‌بایست با شکل دیگری که شکل انقلابی است جایگزین شود، شکلی که کارگران را قادر می‌سازد در رابطه با همه‌چیز خودشان به شکلی فعالانه تصمیم بگیرند. اما مقصود این نیست که شکل مذکور را باید درون نیروی کاری کماکان منفعل برقرار کرد و انتظار داشت که احساسات انقلابی کارگران در آینده در قالب آن عمل خواهد کرد: این شکل جدید سازمان‌دهی تنها در فرایند انقلاب و از رهگذر مداخلات انقلابی کارگران است که برقرار می‌شود. اما به رسمیت شناختن نقشی که اشکال رایج سازمان‌دهی ایفا می‌کنند، نگرش کمونیست‌ها را در رابطه با تلاش‌های صورت گرفته برای تضعیف یا تقویت این شکل تعیین می‌کند (۱۹۲۰).

کرش هم چنین نیاز به دست‌یابی به رویکردی همه‌جانبه در رابطه با مفهوم شکل را نیز گوشزد کرد. برای مثال او در بحث درباره‌ی رهاوردهای ایوگنی پاشوکانیس [Evgeny Pashukanis] در نقد شکل حقوقی [juridical form]، از این مسئله اظهار تأسف می‌کند که تا آن زمان، در میان مارکسیست‌ها «حتی یک نفر هم گامی بیش از نقد محتوای قانونی متغیر برداشته و به وظیفه‌ی نقد ماتریالیستی شکل حقوقی به صورت فی‌نفسه نزدیک نشده» (b) (۱۹۳۰). کرش بین نقد بت‌واره‌گی شکل کالایی، که مارکس بیان کرده بود، و نقد بت‌واره‌گی شکل

قانونی [legal form]، که پاشوکانیس بیان می‌کند، نوعی تشابه برقرار می‌کند. او نادیده گرفتن این نقد را از سوی کارل رنر [۱۶] به «ایمان تماماً بت‌واره‌اش به دولت» و «حماقت پارلمانی» اش نسبت می‌دهد و چنین نتیجه می‌گیرد که «هیچ شکل واقعاً موجودی از «تغییر هنجارها» در جامعه، خواه به «قانون» مکتوب انتزاعی مربوط باشد و خواه به وضعیت قانون [Jus quod est]، نمی‌تواند کارکرد اجتماعی اصلی قانون را ملغاً سازد، کارکردی که در پیوند با هیچ محتوای حقوقی تاریخی خاصی قرار ندارد و پیش‌فرض خود شکل حقوقی است» (همان). خلاصه، شورایی‌هایی که از آنان سخن گفتیم نتوانستند واکاوی نظام‌مندی از مفهوم شکل بسط‌وگسترش دهند، امری که برای رویکردی نظری و عملی در واکاوی مسئله‌ی رابطه‌ی بین شوراهای کارگری و دولت عنصری ضروری محسوب می‌شود.

مسئله‌ی دوم مسئله‌ای ماهیتاً تاریخی‌تر است و مشخصاً به شوراهای کارگری در مقام شکل خودسازمان‌یابی کارگران مربوط می‌شود. این حکم شورایی‌ها که شورای کارگری را عالی‌ترین شکل سازمان‌دهی می‌دانند حکمی کاملاً به حق است. جنبش شورایی هرچند بی‌نتیجه ماند، اما تجربه‌ی شکل‌گیری شوراهای در پایان جنگ جهانی اول خود گواهی بسنده است بر ظرفیت شورا برای فائق آمدن بر جدایی بین امر سیاسی و اقتصادی. اما این که آیا شوراهای کارگری در مواجهه با چالش‌های امروز نیز کماکان شکل سازمان‌دهی ایده‌آل باقی مانده‌اند یا خیر، مسئله‌ای است که نمی‌توان با قطعیت به آن پاسخ داد.

مسلماً شکل‌گیری شوراهای کارگری پدیده‌ای منحصر به پایان جنگ جهانی اول نبود — تجارب بعدی عبارتند از اسپانیا در ۱۹۳۶، لهستان در ۱۹۵۶ و موارد متعدد دیگر. با این حال، چنان‌که پانه‌کوک بیان کرد، ارزیابی عملی بودن شکل شورایی باید در پرتو خصیصه‌های فعلی نظام تولیدی سرمایه‌داری و ترکیب فعلی طبقه‌ی کارگر انجام بگیرد؛ یا به بیان دیگر، در زمینه‌ی دستاوردهای مربوط به اجتماعی‌سازی و اندیشه‌ورزی ملازم آن در زمینه‌ی کار اجتماعی صورت بگیرد. در این معنا، حرف آخر در رابطه با این موضوع بیان نشده است. خواه سخن از شورای کارگری باشد و خواه نوع دیگری از سازمان‌دهی که مصداق این گفته‌ی پانه‌کوک باشد که «شکل سیاسی سرانجام مکشوفی که ذیل آن رهایی اقتصادی کار عملی شود»، در هر صورت کلام نهایی باید از سوی خود کارگران و از رهگذر کنش انقلابی‌شان صادر شود.

* این مقاله ترجمه‌ای از فصل چهارم کتاب زیر است:

Azzellini, D. Ness, E. (Eds). (2011). Ours To Master and To Own: Workers Control From the Commune to the Present. Haymarket Books.

عنوان اصلی مقاله

The Political Form at Last Discovered, Workers' Councils against the Capitalist State by Alberto R.

Bonnet

یادداشت‌ها

۱. هلندی‌ها از نخستین و رادیکال‌ترین گروه‌هایی بودند که به جناح چپ سوسیال‌دموکراسی چرخش کردند. پانه‌کوک، گورتر و رولندسهولست در پایان سده‌ی نوزدهم به حزب سوسیال‌دموکرات کارگران (SDAP، نسخه‌ی هلندی بین‌الملل دوم سوسیالیستی) پیوستند و در دهه‌ی نخست سده‌ی بعدی، به مبارزه علیه رهبری حزب، پیه‌تر تروزلتر، پرداختند. آن‌ها در ۱۹۰۷ جناح چپ حزب را شکل می‌دادند و گردِ روزنامه‌ی تریبون جمع می‌شدند (نام تریبون‌ها از همین جا می‌آید). آن‌ها در ۱۹۰۹ تحت عنوان حزب سوسیال‌دموکرات (SDP) انشعاب کردند. SDP که بعدتر به حزب کمونیست هلند بدل شد، تنها نمونه از حزبی کمونیست است که پیش از انقلاب اکتبر روسیه تأسیس شده بود (نک به هَنسِن، ۱۹۷۶).

۲. این موضع شباهتی با موضع سندیکالیست‌های انقلابی داشت — و این کائوتسکی بود که بر این شباهت تأکید می‌کرد، کسی که با به‌اصطلاح آنارشیزست خواندن پانه‌کوک و لوکزامبورگ به آن‌ها حمله می‌کرد. اما چنین شباهتی ناگزیر بود: آن دسته از کسانی که پیش از جنگ به جناح چپ سوسیال‌دموکراسی گرایش پیدا کرده بودند، فضای سیاسی یکسانی را با اتحادیه‌گری انقلابی سهیم بودند، زیرا به‌نظر می‌رسید سرشت انقلابی‌ای که سوسیال‌دموکراسی هر دم در کنش‌هایش بیش‌تر از آن عاری می‌شد، در حال انتقال به کنش سیاسی سندیکالیسم انقلابی است. برای مثال در رابطه با پانه‌کوک و تریبون‌ها، نگاه کنید به نفوذِ دومِلا نیوون‌هویس [Domela Nieuwenhuis]، پدر سوسیالیسم هلند که بعدها به جنبش آنارکوسندیکالیستی پیوست. او پارلمان‌تاریسم حزب سوسیال‌دموکرات هلند (SDAP) را به پرسش کشید و به یکی از مدافعان اصلی استراتژی اعتصاب توده‌ای علیه مخاطره‌ی جنگی که اروپا را تهدید می‌کرد بدل شد.

۳. پانه‌کوک آشکارا به مارکس ارجاع نداد، اما مطمئناً می‌توانیم به این عبارت مشهور او رجوع کنیم، «طبقه‌ی کارگر صرفاً نمی‌تواند سازوبرگ آماده‌به‌کار دولت را در اختیار بگیرد و آن‌را در راستای مقاصد خود استفاده کند» (۱۸۷۱). طبق بیان مارکس و انگلس در پیشگفتار ۱۸۷۲ به ویراست اصلاح‌شده‌ی آلمانی مانیفست کمونیستی (۱۸۴۸)، این نکته آموزه‌ی اصلی کمون پاریس است.

۴. اشاره‌ی من به دو وجه از نظریه‌های کرش است که با توجه به محدودیت این مقاله قادر به تبیین مفصل آن‌ها نیستیم: نخست، مفهوم‌پردازی او از ساختِ شکل‌های سیاسی (نک به نگت، ۱۹۷۳) و دوم، اصول او در ویژگی‌شماری تاریخی [historical specification] (نک به کلنر، ۱۹۷۷).

۵. کرش یکی از نظریه‌پردازان اصلی اجتماعی‌سازی پس از جنگ بود. دل‌بستگی‌اش به این موضوع در روابطش با انجمن فابین‌ها ریشه داشت که در طول دوران اقامتش در لندن با آن‌ها آشنا شده بود (۱۹۱۲-۱۹۱۴: نک به آثارش در این سال‌ها، در کرش، ۱۹۸۰)، اما در پایان جنگ این دل‌بستگی به او جوش رسید، زمانی که او — کماکان عضو USPD (حزب سوسیال‌دموکراتیک مستقل آلمان) بود و — موقتاً در کمیسیون خدمت می‌کرد که پس از انقلاب نوامبر آلمان (۱۹۱۸) با هدف آماده‌سازی اجتماعی‌سازی صنایع آلمان تشکیل شده بود. لحن مصنوعی نوشته‌هایش در آن سال‌ها احتمالاً نتیجه‌ی سرشت به‌همان اندازه «مصنوعی» آن کمیسیون است که پانه‌کوک (نک به بریسیانر، ۱۹۷۵) و دیگران آن را اقدامی از سوی رهبری سوسیال‌دموکرات برای اجتناب از هرگونه اجتماعی‌سازی واقعی می‌دانستند و از همین رو محکوم می‌کردند.

۶. جمله‌ی داخل قلاب از نویسنده است. — مترجم

۷. پانه‌کوک نیز همانند کرش، درباره‌ی شباهت‌های بین دولتی‌کردن که مقصود سوسیال‌دموکرات‌ها (راتناو، باوئر) در دوران پس از جنگ بود و فرایندهای ملی‌کردن که بورژوازی (نویرات، ویزل) در طول جنگ انجام داده بود، هشدار داد. او اشاره می‌کرد که ملی‌کردن تحت کنترل دولت سوسیالیسم نیست؛ سوسیالیسم قدرت پرولتاریاست. اما از آن‌جا که در جهان ایده‌آل سوسیال‌دموکراسی سوسیالیسم و اقتصاد دولتی با یکدیگر فاصله‌ی زیادی نداشتند، سوسیال‌دموکرات‌ها علیه سیاست‌های سوسیالیسم دولتی، که قصد به بردگی کشاندن پرولتاریا را داشت، خیلی درگیر نمی‌شدند (در «هنگامی که جنگ به پایانش رسید»، پیشگام ۱، شماره ۲ [۲ آوریل ۱۹۱۶]، به نقل از بریسیانر، ۱۹۷۵). پانه‌کوک پس از جنگ

[بازگشت به ابتدای مقاله](#)

نوشت: «درست همان‌طور که دولت «سوسیالیست» صرفاً تداوم سلطه‌ی پیشین بورژوازی تحت لوای سوسیالیستی است، «اجتماعی‌سازی» نیز صرفاً تداوم استثمار پیشین بورژوازی تحت لوای سوسیالیستی است» (b۱۹۱۹).

۸. کمیته‌های کارخانه که همراه با به‌اصطلاح سوویت‌ها در فوریه‌ی ۱۹۱۷ پدید آمده بودند، این تجربه‌های کنترل کارگری را از سر گذرانده بودند. اما نهادهای سازی آن‌ها پس از اکتبر ۱۹۱۷، با فرمانِ نوامبر، نشان‌گر آغازِ سرکوبِ آن‌ها بود: نخست، با تابع‌سازی کمیته‌ها ذیل اتحادیه‌های که عمدتاً تحت رهبری اتحادیه‌های کارگری و سپس، با جایگزین کردن آن‌ها با مدیرانی که از سوی دولت و بدون هیچ فرایند دیگری انتخاب می‌شدند (نک به بریتون، ۱۹۷۲).

۹. چنان‌که گِراخ نیز به‌درستی در مقدمه‌اش به کرش (۱۹۷۴) به این موضوع اشاره کرده است.

۱۰. کرش در سال ۱۹۳۱ همراه با آگوستین سوچی، آنارکوسندیکالیستِ آلمانی (که با این حال یکی از مبارزینِ کنفدراسیون ملی کار [CNT] و فدراسیون آنارشستیِ ایبری [FAI] محسوب می‌شد)، و یکی از همکارانِ نزدیکش، پل پارتوسِ مجارستانی که از سال ۱۹۳۳ با انقلاب اسپانیا همکاری می‌کرد و هم‌چنین به CNT-FAI پیوسته بود، به اسپانیا سفر کرد (کلنر، ۱۹۷۷).

۱۱. در رابطه با تجربه‌ی سازمان‌های وحدت‌بخش (به‌ویژه، اتحادیه‌سازمان وحدت‌بخشِ عمومی کارگران [Allgemeine Arbeiter Union-Einheitsorganisation] که روله رهبری آن را بر عهده داشت) نک به بُروت و اوتیه‌یر، ۱۹۷۸.

۱۲. در رابطه با نقش گرامشی در این هم‌کاری سیاسی بین حزب کمونیست ایتالیا و مسکو، نک به واکاوی کوتاه، هرچند دقیق، بِیْتس، ۱۹۷۶.

۱۳. Biennio Rosso مقصود سال‌های سرنوشت‌ساز مبارزه شدت‌گرفته‌ی اجتماعی و تسخیر کارخانه‌ها در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ است که در نهایت به شکست نیروهای مترقی و برآمدن فاشیسم منجر شد. - مترجم

۱۴. پس از آن‌که کرش در اوایل ۱۹۲۶ به‌کلی از حزب کمونیست آلمان جدا شد، تصدیق کرد که نقدِ لوکزامبورگ و لیکنش از بلشویک‌ها در ۱۹۱۷-۱۹۱۸، و نیز نقدِ بعدیِ تریبونارست‌هایی چون پانه‌کوک و گورتر در ۱۹۲۰-۱۹۲۱ مسیر او برای گسست از حزب را شکل داد (کرش، ۱۹۳۰a)

۱۵. نک به مجموعه‌ی کلاسیکِ هالووی و پیچوتو (۱۹۷۸) و برای خلاصه‌ای از این بحث، نک به بونه (۲۰۰۷).

۱۶. Karl Renner سیاست‌مدار اتریشی متعلق به حزب سوسیالیست که بعد از سقوط نازی‌ها، نخستین رئیس‌جمهور اتریش شد - مترجم.

بازگشت به ابتدای مقاله

منابع

- Barrot, Jean and Denis Authier. 1978. La izquierda comunista en Alemania 1918-1921, Madrid: Zero zyx.
- Bates, Thomas R. 1976. Antonio Gramsci and the Bolshevization of the PCI. Journal of Contemporary History 11.
- Bonnet, Alberto. 2007. Estado y capital. Los debates sobre la derivación y la reformulación del estado en Alemania y Gran Bretaña. In Marxismo y Estado. Un siglo y medio de debates, ed. Mabel Thwaites Rey. Buenos Aires: Prometeo.
- Bricianer, Serge. 1978. Pannekoek and the workers' councils. Introd. by John Gerber. St. Louis, Missouri: Telos Press.
- Brinton, Maurice. 1970. The Bolsheviks and workers' control 1917-1921. London: Solidarity.
- Engels, Frederick. 1974. Introd. to The civil war in France by Karl Marx [1891]. In Marx/Engels/Le-

nin on historical materialism. New York: International Publishers.

- Gerber, John. 1988. From left radicalism to council communism: Anton Pannekoek and German revolutionary Marxism. *Journal of Contemporary History* 23.
- Gramsci, Antonio and Palmiro Togliatti. 1990. The Italian situation and the tasks of the PCI. In *Selections from political writings 1921–1926* by A. Gramsci, 340–378. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Hansen, Eric. 1976. Crisis in the party: ‘De Tribune’ faction and the origins of the Dutch Communist Party 1907–9. *Journal of Contemporary History* 11.
- Holloway, John and Sol Picciotto, eds. 1978. *State and capital: A Marxist debate*. London: E. Arnold.
- Kellner, Douglas. 1976. Korsch’s revolutionary historicism. *Telos* 26:70-93.
- ———. 1977. *Revolutionary Marxism*. Introd. to Karl Korsch: *Revolutionary Theory*, ed. Douglas Kellner. Austin and London: University of Texas Press.
- Korsch, Karl. 1919a. What is socialization? A program of practical socialism. *New German Critique*, no. 6 (Autumn 1975): 60–81.
- _____. 1919b. Sozialisierung und Arbeiterbewegung. *Freies Deutschland Jahre 1*, no. 4 (March 22, 1919).
- _____. 1919c/1980b. Die Politik im neuen Deutschland. Repr. in Korsch 1980b.
- _____. 1919d/1980. Die Sozialisierungsfrage vor und nach der Revolution. *Der Arbeiterrat*, no. 19: 15. Repr. in Korsch, 1980.
- _____. 1920/1980b. Grundsätzliches über Sozialisierung. Repr. in Korsch, 1980b.
- _____. 1922/1968. Arbeitsrecht für Betriebsräte. Repr. Frankfurt: Europäische Verlagsanstalt.
- _____. 1929. Revolutionary Commune. *Die Aktion*, no. 19. Trans. Andrew Giles-Peters and Karl-Heinz Otto. www.marxists.org/archive/korsch/1929/commune.htm.
- _____. 1930a. The present state of the problem of “Marxism and philosophy”—an anticritique. In *Marxism and philosophy* by K. Korsch. Trans. Fred Halliday. Repr. New York: Monthly Review Press, 1970; 2008.
- _____. 1930b. Rezension von Eugen Paschukanis: *Allgemeine Rechtslehre und Marxismus, sowie Karl Renner: Die Rechtsinstitute des Privatrechts und ihre soziale Funktion*. *Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung*, Jahre 15.
- www.mxks.de/files/other/KorschPakuRECHT.html.
- _____. 1939. Collectivization in Spain. *Living Marxism* 4, no. 6 (April 1939).
- ———. 1974. *Politische Texte*. Introd. and ed. by Erich Gerlach and Jürgen Seifert. Frankfurt am Main: Europäische Verlagsanstalt.
- ———. 1980a. Gesamtausgabe, vol. 1, *Recht, Geist und Kultur: Schriften 1908–1918*. Frankfurt: Offizin Verlag.
- ———. 1980b. Gesamtausgabe, vol. 2, *Rätebewegung und Klassenkampf*. Frankfurt: Offizin Verlag.

- Marx, Karl. 1934/1971. The civil war in France. Repr. Chicago: Charles H. Kerr.
- Marx, Karl and Frederick Engels. 1848/1967. Manifesto of the Communist Party. Repr. London: Penguin.
- Negt, Oskar. 1973. Theorie, Empirie und Klassenkampf. Zur Konstitutionsproblematik bei Karl Korsch. Jahrbuch Arbeiterbewegung 1:107–138. Frankfurt: Fischer Verlag.
- Pannekoek, Anton. 1912. Massenaktion und Revolution. Die Neue Zeit, Jahre 30, vol. 2. www.marxists.org/deutsch/archiv/pannekoek/1912/xx/massenaktion.htm.
- _____. 1919a. The German Revolution—first stage. Workers Dreadnought, May 24. Written 1918. www.marxists.org/archive/pannekoe/1918/germany.htm.
- _____. 1919b. Socialization. Originally published as Die Sozialisierung. Die Internationale 1, no. 13–14 (September 1919). www.marxists.org/archive/pannekoe/1919/socialisation.htm.
- _____. 1920/1978. World revolution and communist tactics. In Pannekoek and Gorter's Marxism, ed. and trans. D. A. Smart. London: Pluto. www.marxists.org/archive/pannekoek/tactics/index.htm.
- _____. 1927. Social democracy and communism. Kommunistische Arbeiterzeitung. First published as a pamphlet under the pseudonym K. Horner in Hamburg, 1919. This translation is based on the later version. www.marxists.org/archive/pannekoe/1927/sdc.htm.
- _____. 1946/2003. Workers' councils. Ed. and introd. by Robert F. Barsky. Repr. Oakland, CA: AK Press.
- Parvus, Alexander, Franz Mehring, Rosa Luxemburg, Karl Kautsky, Emile Vandervelde, 1975– 1976. Debate sobre la huelga de masas. 2 vols. Córdoba: Cuadernos de pasado y presente, no. 62.
- Rühle, Otto. 1920. Report from Moscow. www.marxists.org/archive/ruhe/1920/ruhe01.htm.